



جلوه های
سیدی
اسلام
در اشعار
عبدالمه اقبال لاهوری

بقلم: پوهنوال داکتر عبدالصبور فخری

استاد پوهنتون کابل

علامه داکتر محمد اقبال لاهوری (۱۸۷۶-۱۹۳۸م) که در اواخر قرن نوزدهم و نیمه قرن بیستم میلادی زیست داشته، یکی از اندیشمندان بزرگ جهان اسلام در درازنای تاریخ، به شمار می‌رود. اقبال با و صف آنکه مطالعات رسمی در عرصه اسلام شناسی نداشت؛ از کدام مرکز علمی تخصصی علوم اسلامی فارغ التحصیل نشده بود، بلکه همه درس هایش را از طریق مکاتب عصری و دانشگاه های غربی به پیش برده بود، مع هذا یکی از قرآن شناس ترین و آگاه ترین فرد مسلمان از مبادی اسلام به شمار می‌رفت. یکی از اسبابی که در تشکیل شخصیت اسلامی اقبال نقش داشت تا او شخصی مؤمن و مخلص به دین بار آید تربیت خانوادگی اش بود، پدرش مردی عارف و پرهیزکار بود و با انسان های پرهیزکار رفت و آمد بیشتر داشت و از همین روی فرزندش را هم به پرهیزکاری و روی آوردن به منابع اصیل اسلام تشویق میکرد، از همان آوان کودکی پسر خود را با منابع عرفانی و معنوی آشنا و علاقمند ساخته بود. چنانچه در اظهارات اقبال آمده است که باری پدرش او را مشغول قرآن خواندن دید، برایش گفت: قرآن را چنان بخوان که انگار تازه بر تو وحی (نازل) می‌شود. این روحیه اقبال را واداشت که رابطه اش با قرآن طوری باشد که از آن کتاب مقدس هدایت بگیرد و آن را مشعل راه زندگی خود گرداند، قرآن در حضر و سفر مونس زندگی اش باشد. از همین روی، با وصفی که به غرب رفت و در انگلیس و

المان درس فلسفه خواند و با فلاسفه آن روزگار غرب از نزدیک آشنایی پیدا کرد؛ در عین حال با عقل بزرگ و تیز بین خود حقیقت فرهنگ و تمدن غرب را کشف نمود. او دانست که در ماورای مظاهر جذاب و دلفریب تمدن غربی انحرافی کشنده و دوزخی سوزان قرار دارد که غافلان را به هلاکت می‌افکند. اقبال غرب دیده با تمام وجود خود می‌دید که غربی ها به وسیله تاراج داری های ملتهای شرق سرکوب شده و استعمار شده برای خود بهشت شداد درست می‌کنند، و هر برنامه جهانی ای که می‌سازند برای فریب ملت های در بند است، از این روی هر کار کشور های غربی را به دیده نقد می‌نگریست و چشم های مسلمین را به حقیقت آن برنامه ها روشن می‌کرد. اقبال پس از آنکه از درس و تحصیل در غرب فارغ التحصیل گردید و به حقیقت تمدن غرب پی برد و در عین حال به حقیقت درد ورنج مسلمین در جهان اسلام در تحت استعمار غرب به ویژه انگلیس اطلاع کافی یافت، به این باور رسید که راز بیرون رفت مسلمانان از وضع کنونی در بازگشت صادقانه به قرآن نهفته است و اینکه از دنباله روی فرهنگ های بیگانه دست کشیده زندگی خویش را بر اساس آموزه های قرآن استوار گردانند، الگوی خویش پیامبر اسلام و نسل پاک طینت تربیت یافته مدرسه پیامبر را قرار دهند، اختلافات نژادی، قومی، سمتی، و مذهبی و غیره را کنار گذاشته صادقانه یکدیگر خود را در آغوش بگیرند. در یک کلمه می‌توان روشن کرد که اقبال فلسفه خویش را بر چند آیت قرآنی بنا نهاد که عبارتند از: (إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ) یعنی: یقیناً خدا سرنوشت هیچ ملتی را تغییر نمی‌دهد تا آنکه آنان آنچه را در وجود شان قرار دارد تغییر دهند و (ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ) یعنی: این (کیفر سخت) به سبب این است که خدا بر آن نیست که خدا بر آن نیست که نعمتی را که به قومی عطا کرده (به عذاب و نعمت) تغییر دهد تا زمانی که آنان آنچه را در خود (از عقاید حقه، حالات پاک و اخلاق حسنه ای که) دارند به

1 - سورة الرعد، آیت 11

که کفر، شرک، عصیان و گناه) تغییر دهند؛ و یقیناً خدا شنوا و دانا است^۱ (وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ)^۲ یعنی: وهمگی به ریسمان خدا (قرآن و سنت پیامبر) چنگ زنید، و پراکنده و گروه گروه نشوید؛ و نعمت خدا را بر خود یاد کنید آن گاه که (پیش از بعثت پیامبر و نزول قرآن) با یکدیگر دشمن بودید؛ پس میان دل های شما پیوند و الفت برقرار کرد، در نتیجه به رحمت و لطف او با هم برادر شدید، و بر لب گودالی از آتش بودید، ولی شما را از آن نجات داد؛ خدا این گونه، نشانه های (قدرت، لطف و رحمت) خود را برای شما روشن می سازد تا هدایت شوید.

هرچند بیداری اسلامی در شعر اقبال لاهوری به مطالعه گسترده در کلیات شعر او نیاز دارد؛ اما در این مقاله سعی شده که به جلوه هایی کوتاه و گذرا از بازتاب آن اشاره شود تا فرصتی مهیا گردد که مقالات طولانی تر و تحقیقی تری در این مورد صورت گیرد. هم اکنون به جلوه هایی از بازتاب بیداری در شعر علامه اقبال به شکل مورد وار اشاره می داشته باشیم:

تربیت اسلامی راه رهایی از بند:

اقبال در مجموعه ای از ابیات خود تأکید دارد که راه نجات ملتها در تربیت سالم نسلهای جوان آنها نهفته است، شاید در این مورد دیدگاه اقبال با شمار زیادی از متفکران مسلمان یکسان باشد. از صدر اسلام به این سود اکثر مطلق متفکران و اصلاحگران مسلمان تأکید بر تربیت داشته اند؛ ولی در چگونگی و مراحل آن با هم اختلاف کرده اند. اقبال هم به عنوان یکی از متفکران بزرگ عصر حاضر و یکی از اصلاحگران بر تربیت تأکید دارد و مراحل آن را در سه چیز خلاصه می کند: نخست اطاعت از اوامر پروردگار، دوم ضبط نفس، و سوم نیابت الهی، چنانچه در ابیات زیر آمده است:

مرحله نخست: اطاعت

در اطاعت کوش ای غفلت شعار	می شود از جبر پیدا اختیار
نا کس از فرمان پذیری کس شود	آتش ار باشد ز طغیان خس شود ^۳

مرحله دوم: ضبط نفس

نفس تو مثل شتر خود پرور است	خود پرست و خود سوار و خود سر است
مرد شو آور زمام او بکف	تا شوی گوهر اگر باشی خزف
هر که بر خود نیست فرمانش روان	می شود فرمان پذیر از دیگران ^۴

مرحله سوم: نیابت الهی

گرشتر بانی جهانبانی کنی	زیب سر تاج سلیمانی کنی
تا جهان باشد جهان آرا شوی	تاجدار ملک لایلی شوی

1- سورة الأنفال، آیت 53

2- سورة آل عمران، آیت 103.

3- اسرار خودی، ۲۹

4- اسرار خودی، ص ۳۰

نایب حق در جهان بودن خوشست
 نایب حق همچو جان عالم است
 از رموز جزو وکل آگه بود
 خیمه چون در وسعت عالم زند
 بر عناصر حکمران بودن خوشست
 هستی او ظل اسم اعظم است
 در جهان قائم بامرالله بود
 این بساط کهنه را بر هم زند^۱

اقبال در ابیات فوق تأکید کرده که نخست باید راه فرمانبرداری از فرامین الهی را اختیار نمود واز دستورات او تعالی اطاعت کرد، واز سنت پیامبر پیروی کرد، و سرکشی و خود خواهی و پیرستش شیطان و هوای نفس را کنار نهاد و بعد از آن بر ضبط نفس پا فشاری می کند و تأکید میدارد که انسان باید بر نفس خود فرمانروایی کند، و هرکسی که نمی تواند بر نفس خویش فرمان برد و زمام امور خویش را در اختیار بگیرد حتماً دیگران بر وی فرمان خواهند برد و زمام امورش را به دست خواهند گرفت. او از مخاطب خود با لحنی جدی می خواهد که مرد شو و زمام نفس خویش را در دست خود گیر تا ارزش از دست داده ات را باز یابی. سپس در مرحله سوم که مرحله نیابت الهی است می گوید که هرگاه انسان توانست از اوامر الهی فرمان پذیرد و نفس خویش را تحت فرمان احکام و آموزه های اسلام آورد، آنگاه مستحق آن می شود که نیابت الهی را به دست گیرد و خلیفه خدا در روی زمین گردد و در میان بندگان خدا از همه بیشتر اهمیت پیدا کند و جایگاه بلند تری یابد. سپس از عاقبت کار نیابت الهی یاد آور می شود، هر که نیابت الهی را حاصل کند بر همه چیز حاکم می گردد و به حکومتی دائمی و ابدی دست میابد و همه دار و ندار دنیا در اختیارش قرار می گیرد. او با این بیان زیبا امت اسلامی را دعوت می کند که این مبادی را در خود زنده سازند تا به این مقام بلند برسند و از دنباله روی غرب و امت های دیگر رهایی یابند.

خدا جویی و بندگی مخلصانه الله در زندگی انقلاب میاورد:

اقبال در ابیات زیر مخاطب خود را به سوی خدا جویی صادقانه فرا می خواند، از او می خواهد که در راه خدا عاشقانه به پیش برود و محبت الله - جل جلاله - را در قلب خویش جای دهد و عشق غیر الله را از قلب خود دور گرداند، اگر چنین کرد در وجود و در زندگی اش چنان انقلاب به میان خواهد آمد که همه حالات برایش یکسان می گردد؛ به گونه ای که رضایت خود را در رضایت الله می جوید، فقر و غنی، بیماری و صحتمندی، کهتری و مهمتری، صلح و جنگ همه برایش یکسان می شوند. از همین روی از مخاطب خود می خواهد که یکسره مقصود خود قرب پروردگار را بگرداند، در صورتی که هدف غیر الله قرار داده شود، نه صلح دردی را درمان می کند و نه جنگ، خیر به شر مبدل می شود و نیکی به بدی، زیبایی به زشتی، و آرامش به اندوه و مصیبت. و هرگاه که حق جویی مطلوب نباشد و هدف رضای پروردگار قرار نگیرد در آن حال جهاد معنا و مفهوم خود را از دست می دهد و بی ارزش می گردد و به جنگی نامقدس مبدل می گردد. در ابیات زیر مفاهیم بالا به نحوی زیبا و شگفتی انگیزی بیان گردیده است:

قلب را از صبغة الله رنگ ده
 عشق را ناموس و نام و ننگ ده

۱ - اسرار خودی، ص ۳۱-۳۲

مسلم ار عاشق نباشد کافر است	طبع مسلم از محبت قاهر است
خوردنش نوشیدنش خوابیدنش	تابع حق دیدنش نادیدنش
این سخن کی باور مردم شود	در رضایش مرضی حق گم شود
در جهان شاهد علی الناس آمدست	خیمه در میدان الا الله زدست
دیده بیدار و خدا اندیش زی	در قبای خسروی درویش زی
تا ز تو گردد جلالش آشکار	قرب حق از هر عمل مقصود دار
گر خدا باشد غرض جنگ است خیر	صلح شر گردد چو مقصودست غیر
جنگ باشد قوم را نا ارجمند ^۱	گر نگرده حق ز تیغ ما بلند

دعوت به سوی قرآن ودوری از زندگانی شاهانه:

اقبال در ابیات زیر مخاطبان خود را به سوی قرآن و سنت پیامبر - صلی الله علیه وسلم - فرا می خواند؛ ولی معتقد است که امروزه آیین قرآن و روش پیامبر چیزی و روش زندگانی مسلمانان چیزی دیگر است. از همین روی مسلمانان به زندگی اسلامی که بر گرفته از قرآن و روش پیامبر باشد ره نبرده اند، و تا زمانی که مسلمانان آموزه های قرآنی و روش پیامبر بزرگ را چراغ راه خویش قرار ندهند هیچگاه از بد بختی های امروزی رهایی نمی یابند. چنانچه در ابیات زیر بر همین مفهوم تأکید شده است:

رسم و آئین مسلمان دیگر است	منزل و مقصود قرآن دیگر است
مصطفی در سینه ی او زنده نیست	در دل او آتش سوزنده نیست
در ایاغ او نه می دیدم نه درد	بنده ی مؤمن ز قرآن بر نخورد
دین او نقش از ملوکیت گرفت	خود طلسم قیصر و کسری شکست
عقل و هوش و رسم و ره گردد دگر ^۲	از ملوکیت نگه گردد دگر

ملوکیتی که اقبال از آن دل درد دارد همانا ملوکیت اموی و عباسی و مغولی و عثمانی و امثال آن است. زیرا که پس از خلفای راشدین این نوع حکومت ها در میان مسلمانان به وجود آمد که به جای پیشرفت اسلام باعث نابودی اسلام گردیدند. در ابیات دیگر نیز بر این معنا و مفهوم تأکید شده است:

نیست ممکن جز به قرآن زیستن	گر تو می خواهی مسلمان زیستن
از شراب نغمه ی قوال مست	صوفی پشمینه پوش حال مست
در نمی سازد به قرآن محفلش	آتش از شعر عراقی در دلش
فقر او از خانقاهان باج گیر	از کلاه و بوریا تاج و سریر
معنی او پست و حرف او بلند	واعظ دستا زن افسانه بند
با ضعیف و شاذ و مرسل کار او	از خطیب و دیلمی گفتار او

۱ - اسرار خودی، ص ۴۳

۲ - جاوید نامه (کلیات) ص ۳۱۵.

از تلاوت بر تو حق دارد کتاب

تو از او کامی که می خواهی بیاب^۱

رعایت ادب و اخلاق در پرتو آیین پاک اسلام:

اقبال در ابیات زیر بر رعایت ادب و اخلاق کریمانه و شجاعت مؤمنانه تأکید کرده است و بر آن است که عمل زمانی ارزش میابد که ایمان و احساس ایمانی را در وجود انسان تقویت کند. در ابیات زیر آمده است:

به آن مؤمن خدا کاری ندارد	که در تن جان بیداری ندارد
از آن از مکتب یاران گریزم	جوانی خود نگهداری ندارد
ادب پیرانه ی نادان و داناست	خوش آن کو از ادب خود را بیاراست
ندارم آن مسلمان زاده را دوست	که در دانش فزود و از ادب کاست
کسی کو لا اله را در گره بست	زبند مکتب و ملا برون جست
بآن دین وبه آن دانش مپرداز	که از ما میرد چشم و دل ودست
چو می بینی که رهن کاروان کشت	چه پرسی کاروانی را چسان کشت
مباش ایمن از آن علمی که خوانی	که از وی روح قومی می توان کشت
جوانی خوش گلی رنگین کلاهی	نگاه او چو شیران بی پناهی
به مکتب علم میشی را بیاموخت	میسر نایدش برگ گیاهی ^۲

اهمیت تدبیر برای نجات

هنگامی که اقبال در احوال ناگوار مسلمانان می اندیشد در میابد که استعمار غربی چنان روزگاری را بر آنها تحمیل کرده و چنان عقل وهوش شان را از آنها ربوده است که توان فکر کردن و مفکوره خلاصی ونجات از آنها سلب گردیده است؛ از همین رو مسلمانان بر آن شده اند که تن به تقدیر داده وزیستن در زیر یوغ استعمار را به حیث تقدیر محتوم خویش بپذیرند؛ ولی اقبال اندیشمند از این حالت سخت ناراضی است، با آنکه به تهی دستی وضعف مسلمین وبالا دستی استعمار اعتراف می کند؛ اما تأکید بر تدبیر وتعقل وپلان سازی ونقشه ریختن می کند، و بر آن است که هرگاه انسانی ضعیف ونا توان در برابر انسانی قوی وستبر وپهلوان قرار می گیرد باید از راه تدبیر واعمال عقل با او مقابله کند تا بتواند بدین وسیله هم خود را نجات دهد وهم دشمن خود را به شکست وادار سازد. اقبال می گوید که تدبیر واندیشه و پلان از گوسپند گرگ می سازد وشیر ژیان را هم به بند می کشد، چنانچه در ابیات زیر می خوانیم:

بهر حفظ خویش مرد نا توان	حیله ها جوید زعقل کاردان
در غلامی از پی دفع ضرر	قوت تدبیر گردد تیز تر
پخته چون گردد جنون انتقام	فتنه اندیشی کند عقل غلام
نیست ممکن کز کمال وعظ و پند	خوی گرگی آفریند گوسفند

۱ - رموز بی خودی، ۱۴۲-۱۴۳.

۲ - دیوان ارمغان حجاز(کلیات) ص ۴۶۸-۴۶۹.

شیر نر را میش کردن ممکن است

غافلش از خویش کردن ممکن است^۱

تأمل پیرامون جایگاه حقیقی انسان وراز زندگی

اقبال در ابیات زیر وضع انسان روزگار خود را مورد بررسی قرار داده در میابد که انسانیت رسالت اصلی خود را رها کرده به بیراهه افتاده است و او با تأمل واندیشه طولانی پیرامون این وضع راه بیرون رفت از این حالت را کشف می کند وگره کور را می گشاید وراز زندگی را در میابد ودر عین حال انسان روزگار خود را به گذشته پر افتخار و شخصیت‌های بزرگ اسلام یاد دهانی می کند، چنانچه در ابیات زیر می گوید:

بهر انسان چشم من شبها گریست	تا دریدم پرده ی اسرار زیست
از درون کارگاه ممکنات	بر کشیدم سر تقویم حیات
من که این شب را چو مه آراستم	گرد پای ملت بیضاستم
ملتی در باغ وراغ آوازه اش	آتش دلها سرود تازه اش
ذره کشت و آفتاب انبار کرد	خرمن از صد رومی و عطار کرد ^۲

ارزش بازگشت به خویشتن

اقبال در ابیات زیر باز هم به چنگ زدن به مبادی اسلام دعوت می کند، او می گوید که آنچه مسلمانان دارند خیلی زیباتر و ارزشمندتر از چیزی است که در نزد غیر مسلمین وجود دارد؛ ولی جهل مسلمین آنها را واداشته که داشته های ارزشمند خود را کنار گذاشته به داشته های غیر مسلمین که سرابی بیش نیست دل بندند، باز هم راه رهایی حقیقی مسلمین در بازگشت شان به منابع و مصادد دینی، فرهنگی و تمدنی خود شان نهفته است، بر مسلمان نشاید که قرآن و حکمت بزرگ آن را کنار نهد و به حکمت و فلسفه یونانی و غربی دل بندد و روغن چراغ خانه اش را از دیگران بگیرد، اگر چنین کرد آنگاه بداند که جز تباهی و بد بختی چیز دیگر در انتظارش، نخواهد بود.

قیمت شمشاد خود نشناختی	سرو دیگر را بلند انداختی
مثل نی خود را ز خود کردی تهی	بر نوای دیگران دل می نهی
ای گدای ریزه ئی از خوان غیر	جنس خود می جوئی از دکان غیر
بزم مسلم از چراغ غیر سوخت	مسجد او از شرار دیر سوخت
از سواد کعبه چون آهو رمید	ناوک صیاد پهلویش درید
شد پریشان برگ گل چون بوی خویش	ای ز خود رم کرده باز آ سوی خویش
ای امین حکمت ام الکتاب	وحدت گمگشته ی خود باز یاب ^۳

دعوت به اعتماد به نفس در عرصه های گوناگون زندگی:

۱- اسرار خودی، ص 21-22

۲- کلیات مولانا اقبال لاهوری، به اهتمام احمد سروش، ص ۱۰،

۳- اسرار خودی، ص ۴۸

چنانچه بیان داشتیم، یکی از پایه های فلسفه اقبال اعتماد به نفس است؛ از همین روی یک دیوان کامل او زیر عنوان (اسرار ورموز که به دو بخش: اسرار خود ورموز بیخودی) تقسیم شده، به این موضوع تخصیص یافته است. اقبال در سرا سر این دیوان به این موضوع پرداخته و مسلمانان و ملت‌های شرق را به اعتماد به نفس و خود باوری دعوت می کند، در ابیات زیر آمده است:

پیکر هستی ز آثار خودی است
خویشتن را چون خودی بیدار کرد
هرچه می بینی ز اسرار خودی است
آشکارا عالم پندار کرد
صد جهان پوشیده اندر ذات او
غیر او پیداست از اثبات او^۱

در ابیات زیر به فعالیت های اقتصادی فرا می خواند تا نیاز های اصلی جامعه توسط خود مسلمین مرفوع گردد و دست گدایی به سوی دشمنان اسلام کوتاه شود؛ زیرا که گدایی و احتیاج غرور انسانی را می شکند و مزاج شیری را به مزاج روباهی مبدل می سازد، در عین حال گذشته های پر افتخار مسلمین را به یادشان می آورد که در هیچ عرصه ای به دیگران محتاج نبودند و از همین رو با افتخار و عزت زیست داشتند، در ابیات زیر آمده است:

ای فراهم کرده از شیران خراج
خستگی های تو از ناداری است
می رباید رفعت از فکر بلند
از خم هستی می گلفام گیر
خود فرود آ از شتر مثل عمر^۲
تا بکی در یوزه ی منصب کنی
فطرتی کو بر فلک بندد نظر
از سؤال افلاس گردد خوارتر
از سؤال آشفته اجزای خودی
مشت خاک خویش را از هم میاش
گرچه باشی تنگ روز و تنگ بخت
رزق خویش از نعمت دیگر مجو
چون حیات عالم از زور خودی است
قطره چون حرف خودی از بر کند
کوه چون از خود رود صحراء شود
گشته ئی روبه مزاج از احتیاج
اصل درد تو همین بیماری است
می کشد شمع خیال ارجمند^۳
نقد خود از کیسه ی ایام گیر
الحذر از منت غیر الحذر
صورت طفلان زنی مرکب کنی
پست می گردد ز احسان دگر
از گدائی کدیه گر نادار تر
بی تجلی نخل سینای خودی
مثل مه رزق خود از پهلوی تراش
در ره سیل بلا افکننده رخت
موج آب از چشمه خاور مجو^۴
پس بقدر استواری زندگی است
هستی بی مایه را گوهر کند
شکوه سنج جوشش دریا شود

۱- مصدر سابق، ص ۱۱.

۲- دیوان اسرار ورموز، علامه محمد اقبال لاهوری (کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری) ص ۱۸.

۳- این بیت اشاره به حکایتی دارد که حضرت عمر فاروق سوار اشتری بود، قمچینش به زمین افتاد، از کسی نخواست که قمچین را برایش بدهد بل خود از اشتر پایین آمد و قمچین خود را گرفت و دوباره سوار اشتر شد. (عمر بن الخطاب شخصیت و عصره، علی محمد محمد الصلابی، دار ابن کثیر، ط ۲، ۲۰۰۹م، ص ۱۲۶).

۴- دیوان الأسرار والرموز، العلامة اقبال اللاهوری، ترجمه الدكتور عبدالوهاب عزام، المكتبة العلمية لاهور. پاکستان. ص 23-24.

سبزه چون تاب دمید از خویش یافت
 همت او سینه ی گلشن شگافت
 شمع هم خود را بخود زنجیر کرد
 خویش را از ذره ها تعمیر کرد^۱
 اقبال در ابیات زیر تأکید بر آن دارد که اعتماد به نفس از محبت و عشق به دست میاید؛ عشق خدا، عشق رسول، عشق دوره های افتخار آفرین تاریخ اسلام، عشق شخصیت‌هایی که هرکدام به سان ستاره های درخشان، دل تاریک دلان را روشن می سازند. همین عشق است که انسان را وامیدارد تا در راه حصول هدف خود، دل به دریا زند و صحراهای پهناور را بپیماید، از قله های سر به فلک بالا رود و تا عمق چاهها فرو رود، حاضر به قربانی مال و دارایی شود و مشکلات سهمگین را به خود بخرد و در راه رسیدن به مقاصد بلند فقر و تنگدستی را تحمل کند، در ابیات زیر می خوانیم:

نقطه ی نوری که نام او خودی است
 زیر خاک ما شرار زندگی است
 از محبت می شود پاینده تر
 زنده تر سوزنده تر تابنده تر
 از محبت اشتعال جوهرش
 ارتقای ممکنات مضمزش
 فطرت او آتش اندوزد زعشق
 عالم افروزی بیاموزد زعشق
 عش را از تیغ و خنجر باک نیست
 اصل عشق از آب و باد و خاک نیست
 در جهان هم صلح وهم پیکار عشق
 آب حیوان تیغ جوهر دار عشق
 عاشقی آموز و محبوبی طلب
 چشم نوحی قلب ایوبی طلب
 هست معشوقی نهان اندر دلت
 چشم اگر داری بیا بنمایمت^۲

در ابیات زیر نیز بر خود باوری و اعتماد به نفس تأکید شده است:

سنگ ره آب است اگر همت قویست
 سیل را پست و بلند جاده چیست؟
 مثل حیوان خوردن آسودن چسود؟
 گر به خود محکم نه ئی بودن چسود؟^۳

هدفمند بودن و مقصد داشتن راز زندگی:

اقبال در شماری از ابیات خویش بر هدفمند بودن تأکید کرده است، او می گوید که بقای زندگی در هدفمندی نهفته است، در زندگی ای که هدف و مقصدی نهفته نباشد آن زندگی محکوم به ناکامی است و کاروانش به مقصد نمی رسد. از سوی دیگر تأکید بر آن دارد که انسان باید آرزوهای بلند داشته و برای رسیدن به آن تلاش پیگیر نماید. در نگاه اقبال آرزو صاحبش را وامیدارد که در راه آرزوهای بلند تلاش مستمر کند و خواننده و مخاطبین خود را هم به مقصد داشتن و آرزوی بلند داشتن تشویق و توصیه می کند، اگر آرزو در دل آدمی زنده بود انسان های خیلی کوچک هم به انسان های بزرگ مبدل می شوند، از آدم های بی مایه هم شخصیت‌های والا گهر به وجود می‌آیند. در حقیقت منظور اقبال از آرزو و مقصد داشتن همان مقاصد بزرگ اسلامی از قبیل تلاش برای آزادی و حریت سیاسی، کوشش برای کسب خود باوری، فعالیت برای کسب استقلال اقتصادی است تا نیازی نه

^۱ - اسرار خودی ص 12-13.

^۲ - اسرار خودی ص 14-15.

^۳ - اسرار ورموز، کلیات، ص ۳۸.

افتد که دست طلب به دیگران دراز گردد. انگار اقبال حالت کنونی مسلمین را در نظر داشته که در حال دنباله روی، محتاجی، بی هدفی و اختلاف به سر می برند. در ابیات زیر میخوانیم:

زندگانی را بقا از مدعاست	کاروانش را دراز از مدعاست
زندگی در جستجو پوشیده است	اصل او در آرزو پوشیده است
آرزو را در دل خود زنده دار	تا نگردد مشمت خاک تو مزار
از تمنا رقص دل در سینه ها	سینه ها از تاب او آئینه ها
طاقت پرواز بخشد خاک را	خضر باشد موسی ادراک را
دل زسول آرزو گیرد حیات	غیر حق میرد چو او گیرد حیات ^۱

دعوت به برومندی، شجاعت و فداکاری:

اقبال معتقد است که اهداف بلند و مقاصد بزرگ به آسانی به دست نمی آید، از انسان فداکاری و شجاعت می طلبد. مؤمن باید شجاعت و غیرت داشته، به خاطر رسیدن به اهداف خویش آمادگی آن را داشته باشد که قربانی دهد و از خود غیرت و شجاعت نشان دهد تا آنچه می خواهد تحقق پذیرد. چنانچه در ابیات زیر غیرت خوابیده مسلمین را بیدار می سازد و آنها را به جهاد و مبارزه مسلحانه فرا می خواند:

آب حیوان از دم خنجر طلب	از دهان اژدها کوثر طلب
سنگ اسود از در بتخانه خواه	نافه ی مشک از سگ دیوانه خواه
سوز عشق از دانش حاضر مجوی	کیف حق از جام این کافر مجوی ^۲

تشویق به دوری از فرهنگ غرب و غربگرایی

اقبال در ابیات زیر دانش و فرهنگ غرب را به سراب تشبیه می کند، او می گوید که من مدتی را در این گلستان گذرانده ام، در یافتم که گلهای این گلستان به سان گلهای کاغذی اند که رنگ دارند ولی بوی ندارند، فرهنگ غرب چشم های انسان را فریب می دهد، انسان چنان فکر می کند که اگر به غرب بگراید به موفقیت و سعادت می رسد؛ ولی زمانی که به حقیقت آن پی می برد در میابد که هم به بند می افتد و هم سعادت خود را از دست می دهد، و بعد می گوید: از زمانی که دلم را از این گلستان کنده ام به مدارجی از عروج روحی رسیده ام تا آنجا که بسان پرندگان بلند پرواز آشیان خود را بر شاخ طوبی ساخته ام. او با بیان این مفهوم، مخاطب خود را دعوت می کند که به فرهنگ غرب و غربگرایی دل نبندد که در آن هیچ معنویتی وجود ندارد بلکه به آیین اسلام روی آورد و سعادت را در آنجا جستجو کند. ابیات زیر به نحو زیبا و دلنشینی این معنا و مفهوم را بیان داشته اند.

مدتی محو تک و دو بوده ام	راز دان دانش نو بوده ام
باغبانان امتحانم کرده اند	محرم این گلستانم کرده اند
گلستانی لاله زار عبرتی	چون گلی کاغذ سراب نکهتی
تا زبند این گلستان رسته ام	آشیان بر شاخ طوبی بسته ام

^۱ - اسرار خودی، ص 13-14.

^۲ - اسرار خودی، ص ۴۷

دانش حجاب اکبر است	بت پرست و بت فروش و بتگر است
پا به زندان مظاهر بسته ای	از حدود حس برون نا جسته ای
در صراط زندگی از پا فتاد	بر گلوی خویشتن خنجر نهاد
آتشی دارد مثال لاله سرد	شعله ئی دارد مثال ژاله سرد
فطرتش از سوز عشق آزاد ماند	در جهان جستجو نا شاد ماند ^۱

متوجه ساختن مسلمین به عیبها و کوتاهی های شان:

علامه لاهوری در ابیات زیر ا صنایع مختلف جامعه را به رگبار انتقاد گرفته، هر گروهی را متوجه اشتباهاتش می گرداند و نتایج زشتی که بر این تقصیرات مرتب شده را نیز نشاندهی می کند. انتقاد اقبال بر این زشتی ها و پلشتی ها، اشاره دارد که نخبگان مسلمانان از اهداف زندگی و رسالت شان بی خبر مانده به مسائل غیر ضروری مشغول اند. اقبال در این ابیات لفظ (ما) استعمال کرده است منظورش مسلمین و امت مسلمه است و از هر گروهی که انتقاد می کند نیز مسلمانان را منظور داشته است. بیشتر انتقاد اقبال متوجه کسانی است که در مسند رهبری روحی جامعه قرار دارند؛ ملا، شیخ طریقت، واعظ، صوفی خرقه پوش و مفتی و امثال آنها. چونکه توقع و انتظار عام جامعه از این گروه ها آن است که از همگان، بر راه اسلام استوار تر باشند و دیگران را نیز بر این استواری تشویق کنند؛ اما وقتی که این دسته منحرف می شوند، انتظار استقامت از مردم عام جامعه امری بس دشوار است.

کعبه آباد است از اصنام ما	خنده زن کفر است بر اسلام ما
شیخ در عشق بتان اسلام باخت	رشته ی تسبیح از زنار ساخت
پیر ها پیر از بیاض مو شدند	سخره بهر کودکان کو شدند
دل ز نقش لا اله بیگانه ئی	از صنم های هوس بتخانه ئی
می شود هر مو درازی خرقه پوش	آه از ین سوداگران دین فروش
با مریدان روز و شب اندر سفر	از ضرورت های ملت بی خبر
دیده ها بی نور مثل نرگس اند	سینه ها از دولت دل مفلس اند
واعظان هم صوفیان منصب پرست	اختبار ملت بیضا شکست
واعظ ما چشم بر بتخانه دوخت	مفتی دین مبین فتوی فروخت
چیست یاران بعد از این تدبیر ما	رخ سوی میخانه دارد پیر ما ^۲

دعوت به سوی صلابت و استقامت در راه هدف:

اقبال در ابیات زیر در میان الماس و زغال سنگ محاوره ای زیبا و دلنشین را به زبان شعر بیان داشته و از آن طریق راز ارزشمندی الماس و بی ارزشی زغال سنگ را شرح داده است. اقبال با این وصف، انسان ها را نیز به دو گروه طبقه بندی می کند: یکی انسان های متعالی و ارزشمند که از صفات عالیه برخوردارند و دوم انسان های

1 - اسرار خودی، ص ۴۷

2 - اسرار خودی، ص ۴۸-۴۹

فرومایه وبی ارزش. او ارزش شمنندی را در صلابت و استقامت و سختکوشی می داند وبی ارزشی و فرومایگی را در سستی و تنبلی و دون همتی. در ابیات زیر آمده است:

گفت الماس ای رفیق نکته بین	تیره خاک از پختگی گردد نگین
تا به پیرامون خود در جنگ شد	پخته از پیکار مثل سنگ شد
پیکرم از پختگی ذو النور شد	سینه ام از جلوه ها معمور شد
خوار گشتی از وجود خام خویش	سوختی از نرمی اندام خویش
فارغ از خوف و غم و وسواس باش	پخته مثل سنگ شو الماس باش
می شود از وی دو عالم مستنیر	هر که باشد سخت کوش و سختگیر
مشت خاکی اصل سنگ اسود است	کو سر از جیب حرم بیرون زدست
رتبه اش از طور بالا تر شد است	بوسه گاه اسود و احمر شد است
در صلابت آبروی زندگی است	ناتوانی ناکسی نا پختگی است ^۱

دعوت به وحدت و یکپارچگی همه مسلمانان و دوری از انتماء به جغرافیه های تنگ:

اقبال در ابیات زیر بر انتماءات و گرایش های نژادی و زبانی و منطوقی خط بطلان می کشد و این نوع تبعیض طلبی ها را اشتباهی جبران ناپذیر می داند، چیزی که پیامبر بزرگ اسلام هم آن را بد بوی و شعاری جاهلی خوانده است.

هنوز از بند آب و گل نرستی	تو گویی رومی و افغانیم من
من اول آدم بی رنگ و بویم	از آن پس هندی و تورانیم من ^۲

نتیجه گیری

در فرجام سخن به نتایج زیر دست میابیم:

- ۱- مسلمانان زمانی از وضع رقتبار کنونی رهایی میابند که به قرآن و روش پیامبر -صلی الله علیه وسلم- روی آورند و آموزه های قرآنی و سنت مطهر پیامبر را چراغ راه خویش گردانند.
- ۲- راه نجات مسلمانان در ساختن نسلی تربیت یافته نهفته است که مسؤولیت رهایی جهان اسلام را بر شانه های خویش حمل کنند و برای رسیدن به هدف از گردنه های صعب العبور بگذرند و در برابر مشکلات و ناملازمات زندگی ایستادگی کنند؛ نه از مرگ هراس داشته باشند و نه آرزوهای مادی و دنیوی ایشان را به مشغول دارد.
- ۳- اختلاف و چند دستگی مسلمانان را چنان خورد و کوچک ساخته است که دشمن توانست هر کدام آنها را به تنهایی ببلعد، پس فرض است که رهبران مسلمانان از اهداف شخصی و قومی بگذرند و یکدیگر را در آغوش گیرند و تحت یک درفش سیاسی گرد آیند، تا عزت و شکوه از دست رفته خویش را اعاده کنند و جایگاه بلند خویش را احیاء نمایند.

^۱ - دیوان اسرار و رموز، کلیات، ص ۴۰، و دیوان الأسرار و الرموز (العربیة)، ص ۵۰-۵۱.

^۲ - دیوان پیام مشرق، (کلیات) ص ۲۱۳.

۴- کامیابی و پیروزی حقیقی در هدف بلند داشتن نهفته است، هر که هدف داشته باشد می تواند که همه تلاش خویش را در راستای تحقق آن به کار گیرد و بالاخره به کامیابی رسد و همه تدبیر و وپلان خویش را در راه هدفی به کار گیرد که برای خود تعیین کرده است.

۵- اقبال بر این امر تأکید داشته است که راه رهایی مسلمانان در دنباله روی و پیروی از فرهنگ و تمدن غربی نهفته نیست بلکه رهایی آنها از دهلیز دوری از آن تمدن و پیروی از قرآن می گذرد و از سوی دیگر باید احساس اعتماد به نفس را در تمام عرصه های زندگی در وجود خویش زنده گردانند و از محتاجی دیگران خویشستن خویش را رها سازند.

۶- چیز دیگری که اقبال بر آن تأکید کرده اخلاص و للهیت است، هر گاه مسلمان در امور خود رضای پروردگار را بجوید، آنگاه در وجودش انقلابی شگرف و عمیق پدید می آید و اخلاق بزدگی و فرومایگی از قلبش رخت می بندد و به خوی شجاعت و فدا کاری و خود باوری و اعتماد به نفس آراسته می گردد و می تواند که به اندک قناعت کند ولی دست طلب و نیاز به دیگران دراز نکند. اگر چنین شد خون نسل های اول اسلام که باعث نجات بشریت گردیدند در رگهای این نسل نیز جاری گردد و سعادت دنیوی را برای همه بشریت به ویژه نسلهای مسلمان به ارمغان آورند.

مأخذها و رویکردها:

قرآن کریم.

۱. ارمغان حجاز. علامه محمد اقبال لاهوری (۱۳۸۱)، به تصحیح و اهتمام احمد سروش، چاپ ۸، انتشارات سنائی. تهران - ایران.
۲. اسرار و رموز، علامه محمد اقبال لاهوری (۱۳۸۱)، به تصحیح و اهتمام احمد سروش، چاپ ۸، انتشارات سنائی. تهران - ایران.
۳. اقبال شناسی (جستاری در اندیشه و هنر علامه دکتر محمد اقبال لاهوری) (۱۳۷۷ هـ ش) دکتر محمد سلیم اختر، انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، نوبت چاپ اول، تهران - ایران.
۴. بندگی نامه، علامه محمد اقبال لاهوری (۱۳۸۱)، به تصحیح و اهتمام احمد سروش، چاپ ۸، انتشارات سنائی. تهران - ایران.
۵. پس چه باید کرد ای اقوام شرق، علامه محمد اقبال لاهوری (۱۳۸۱)، به تصحیح و اهتمام احمد سروش، چاپ ۸، انتشارات سنائی. تهران - ایران.
۶. پیام مشرق، علامه محمد اقبال لاهوری (۱۳۸۱)، به تصحیح و اهتمام احمد سروش، چاپ ۸، انتشارات سنائی. تهران - ایران.
۷. تصوف در تصور اقبال، تألیف محمد بقائی ما کان، چاپ اول، ۱۳۸۰ هـ ش، تهران - ایران.
۸. جاوید نامه، علامه محمد اقبال لاهوری (۱۳۸۱)، به تصحیح و اهتمام احمد سروش، چاپ ۸، انتشارات سنائی. تهران - ایران.

۹. چشمه روشن، داکتر غلام حسین یوسفی (۱۳۷۳ هـ ش)، چاپ ۵، انتشارات علمی، تهران - ایران.
۱۰. خلاصه مثنوی، علامه محمد اقبال لاهوری (۱۳۸۱)، به تصحیح و اهتمام احمد سروش، چاپ ۸، انتشارات سنائی. تهران - ایران.
۱۲. الرحیق المختوم، صفی الرحمن المبارکفوری، (۱۹۸۹ م)، مؤسسه الشروق، بیروت - لبنان.
۱۳. - رموز بی خودی، علامه محمد اقبال لاهوری (۱۳۸۱)، به تصحیح و اهتمام احمد سروش، چاپ ۸، انتشارات سنائی. تهران - ایران.
۱۴. زبور عجم، علامه محمد اقبال لاهوری (۱۳۸۱)، به تصحیح و اهتمام احمد سروش، چاپ ۸، انتشارات سنائی. تهران - ایران.
۱۵. فرهنگ بزرگ سخن، حسن انوری، انتشارات سخن، چاپ مهارت، تهران - ایران.
۱۶. فهرست موضوعی آیات قرآن، فیض محمد بلوچ (۱۳۸۹ هـ ش)، انتشارات خواجه عبدالله انصاری، تربت جام، ایران.
۱۷. کلیات اقبال (فارسی) (۱۹۹۰ م) به اهتمام اقبال اکادمی پاکستان، لاهور، چاپ استقلال پریس، لاهور - پاکستان.
۱۸. گلستان سعدی، مصلح الدین سعدی شیرازی، (بدون تاریخ) قدیمی کتب خانه، کراچی - پاکستان.
۱۹. گلشن راز جدید، علامه محمد اقبال لاهوری (۱۳۸۱)، به تصحیح و اهتمام احمد سروش، چاپ ۸، انتشارات سنائی. تهران - ایران.
۲۰. مسافر، علامه محمد اقبال لاهوری (۱۳۸۱)، به تصحیح و اهتمام احمد سروش، چاپ ۸، انتشارات سنائی. تهران - ایران.
۲۱. نقش فرنگ، علامه محمد اقبال لاهوری (۱۳۸۱)، به تصحیح و اهتمام احمد سروش، چاپ ۸، انتشارات سنائی. تهران - ایران.

والله الموفق والهادی إلى سواء السبیل